

هرکه او دعوی مستی میکند
آشکارا بت پرستی میکند

.....
هرکه از خاک درش رفعت نیافت
لاجرم سر سوی پستی میکند
(عراقی)

بخش دهم

محمد حسینی

اولین بخش: در فروردین ماه ۱۳۹۰ و این بخش در ۲۲ مهرماه منتشر شد

چون عمر تبه کردم چندانکه نگه کردم
در کنج خراباتی افتاده خراب اولی
چون مصلحت اندیشی دور است ز درویشی
هم سینه پر از آتش هم دیده پرآب اولی

در **بخش نهم** این سلسله نوشتار از مفاد نامه ای که زنده یاد مهندس کاظم حسینی، اندکی پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد، به آیت الله کاشانی نوشته بود آگاه شدیم. قرار بود در **بخش دهم** به درج نامه دوم زنده یاد مهندس کاظم حسینی به کاشانی که مشابه نامه اول است بپردازیم. اما به دلیل نیاز مبرم به بررسی مسائل روز در رابطه با آینده ایران، درج نامه دوم مهندس کاظم حسینی به کاشانی که نامه ای است کم و بیش مثل نامه اول به آینده موکول خواهد شد و بجای آن مطالبی به شرح زیر تقدیم می گردد.

پایان حکومت حمالها!

۲۲ مهرماه ۱۳۹۰ برابر با ۱۴ اکتبر ۲۰۱۱

محمد حسینی

زنده یاد محمد مسعود قریب دو سال پس از اینکه سیاستمداران انگلیس مأمور و سرسپرده خود رضا شاه را به تبعید فرستادند و سرسپردگی را برای حفظ منافع خود به محمد رضا، فرزند ارشد وی سپردند در تاریخ ۲۶ آذرماه ۱۳۲۲ (۶۸ سال پیش)، سرمقاله شماره ۱۲ نشریه هفتگی خود، «مرد امروز» را با چاپ کاریکاتوری که «کاخ تشکیلات رضاخانی» را در حال تعمیر نشان می داد منتشر کرد.



آقای معمار باشی! با این مصالح نمیشود بنا را تعمیر کرد.
این کاخ محکوم بخرابی است و قطعاً ویران خواهد شد.

تأمیر ۱۳۲۴ هـ

جناب آقایان!

همیشه بر این مملکت یکدسته جمال حکومت میکنند.
یا اقلیت جمال یا اکثریت جمال

پست ساق تمام جاسوسی انجام کرده ... اینجا پست ساقه حکومت این ... مصلحتاً بدون خرج ساقه‌ها جمالها! ... علم و ادب و انضام را پایه علم اولی ... آیه ما نور غوغاه و نطق دوله ...

و در زیر کاریکاتور چنانکه در عکس بالا مشاهده می شود، چنین نوشته بود:

**آقای معمار باشی! با این مصالح نمیشود بنا را تعمیر کرد.
این کاخ محکوم بخرابی است و قطعاً ویران خواهد شد.**

او پیش بینی درستی کرده بود. کاخ تشکیلات رضاخان ویران شد و «حکومت جمالها» نیز بنا بر پیش بینی او ادامه یافت.

توضیح درباره عکس بالا:

در عکس بالا می بینیم که، معمار باشی در حال مخلوط کردن ملاتی برای تعمیر است، اما چون صفحه اصلی «مرد امروز» بزرگ و عکس بالا بسیار کوچک تر است، اجزای تشکیل دهنده ملات که با بکار بردن واژه هایی مشخص شده دیده نمی شود. این واژه ها در صفحه بزرگ آن هفته نامه عبارتند از «**دروغ**»، «**فرصت طلبی**»، «**ماستمالی**» و «**دفع الوقت**» و چند واژه دیگری که در صفحه اصلی نیز ناخوانا است.

متن آن سرمقاله عیناً از روی متن اصلی:

حکومت جمالها!

همیشه بر این مملکت یکدسته حمال حکومت میکنند.
یا اقلیت حمال یا اکثریت حمال

بیست سال تمام سیاستی ایجاب کرد که یکمشت حمال، قلدر و بی سواد، جاهل و بی بته، لات و طماع، خونخوار و بی عاطفه بر این کشور حکومت کنند.

کریم آقای خشت مال وزیر فوائد عامه بود، و خدایار حمال وزیر پست و تلگراف.

نابغه عظیم الشان از نوشتن اسم خود عاجز بود [توضیح نگارنده: منظور رضاشاه است] وزیر معارف به اندازه الاغ شعور نداشت.

چکمه مبارک بزرگترین هدیه ای بود که به خانواده محترم وزراء حواله میشد و شلاق وار دنگ ملوکانه مرتبا با دست و پای قائد توانا به سر و پشت اولیاء محترم امور نثار میگشت!

نتیجه بیست ساله حکومت این اقلیت حمال این شد که اگر زمام امور را در کف مشتی دیوانه گذاشته بودند عاقبت کارشان به این رسوائی و افتضاح نمیکشید و اگر هیچ حکومتی وجود نداشت اوضاع به این خرابی و ننگینی نبود.

میلیاردها دور ریخته شد و دیناری بمصرف واقعی خود نرسید.

باشگاه افسران ساخته شد که نظیرش در اروپا کمتر بود لیکن یک افسری که با اندازه سرباز اروپائی شجاع و وظیفه شناس باشد در آن قدم نگذاشت.

بزرگترین دانشگاه شرق بنا شد ولی یک استادی که شایستگی این اسم را داشته باشد در آن یافت نگردید. صدها میلیون خرج ساختن مهمانخانه های بابلسر شد و دیناری بمصرف تهیه مسکن برای هزارها سکنه پایتخت که مثل سگ و گربه روی خاکروبه های کنار خیابان می خوابند نرسید!

جاده مخصوص سمندی ساخته شد و در پایتخت کشور شاهنشاهی یک سرویس ایاب و ذهاب دائر نگردید.

متجاوز از دویست میلیون ریال برای مریضخانه پانصد تخت خوابی و پرورشگاه ایتم شاهپور مصرف شد ولی برای لوله کشی آب تهران که ثلث آن خرج نداشت کوچکترین اقدامی بعمل نیامد.

در این سالهای مفتضح و ننگین علم و ادب و اخلاق تا پایه صفر تنزل یافت. نمونه ادبیات این دوره اشعار وزیر امور خارجه بود که در مجالس عالیه با صدای بلند میخواند و در جراید با حروف درشت می نوشتند!

زن و مرد ایران چه شیران بود!

نر و ماده در شیر یکسان بود!

اخلاق عمومی مصداق الناس علی دین ملوکهم بود. شاه به وزیر و وزیر به معاون و معاون به مدیر کل به رئیس دائره و رئیس دائره به عضو و عضو به پیشخدمت و پیشخدمت به زن و بچه خود فحش زن و بچه میداد.

پیشخدمت از مراجعه کنندگان و عضو از پیشخدمت و رئیس دائره از عضو و رئیس اداره از رئیس اداره و مدیرکل از مدیرکل و وزیر از معاون و شاه از وزیر و همه دیگران رشوه گرفته و پول میدزدیدند!

شخصیت ها بکلی از میان رفت. دستگاه اجتماعی شبیه قاب بازی اطفال که بحکم نشستن قاب بر زمین یکی وزیر و دیگری دزد میشد و در دوره دوم دزد

وزیر و وزیر دزد بود، به اشاره و فرمان ملوکانه حملها به پست وزارت و وزراء به قبول حمالی مأمور میشدند!

امروز منصور با جلال و جبروت بر صندلی وزارت جلوس میفرمود و فردا یک مأمور شیره ای تأمینات با اردنگ او را از خیابانها بطرف شهربانی میبرد.

فردا یک دزد آدمکشی از گوشه محبس احضار میشد و پس فردا بموجب فرمان همایونی بر مسند صدارت می نشست!

دیوانه بازار غریبی بود

رجال و خانواده های قدیمی و محترم منفور و مغضوب بودند و پانداها و جیب برها مقرب و محبوب!

شخصیت ها بکلی از میان رفت تیمورتاشها به دست عباس شش انگشتی ها با تنگین ترین وضعی در دل شب و گوشه زندان جان سپردند.

سردار اسعداها با فجیع ترین طرزی زندانی شده و با موحش ترین کیفیتی از دست طبیب زندان! شربت شهادت چشیدند!

طوفان شهریور بر سینه این بنای پوشالی خورد و آن را مانند پر کاهی واژگون کرد.

حکومت اقلیت حمال با حادثه شهریور پایان یافت و یک تاریخ پر از ننگ، پر از جنایت، پر از دزدی و آدم کشی، پر از کینه و نارضائی، پر از ظلم و بیدادگری، برای ابد بیادگار گذاشت. حکومت اقلیت حمال اساسی در این کشور ایجاد کرد که قرنها اصلاح پذیر نخواهد بود و جز یک انقلاب خونین هیچ چیز ممکن نیست عدم تعادل این دوره شرم آور را تعدیل نماید. حکومت اقلیت [در اینجا چند کلمه خوانا نیست]قانونی باشد، و هیچ مقام و ثروتی ایجاد نکرد که حقیقتاً شایسته و مشروع شناخته شود!

قوانین همه قلابی و غیرقانونی! مقامها همه غصبی و باسمة ای، ثروتها همه نامشروع و دزدی، و افراد همه عصبانی و ناراضی هستند!

عصبانیت و نارضائی که اگر بوسیله انقلاب رفع نشود قرنهای باقی خواهد ماند. این بود نتیجه حکومت اقلیت حمال.

* * *

بدبختانه و مع الوصف امروزه یک سیاست مخالف اولی از ایجاد حکومت اکثریت حمال پشتمانی می کند.

امروز مشروطیت سوم ما شروع شده و انتظار می رود پس از این بجای دولت، مجلس بر ملت حکومت نماید.

البته این نهایت آرزوی ما است که زمام امور در دست نمایندگان ملت بوده و مردم خودشان حاکم خود باشند.

لیکن با وضع انتخابات کنونی جز اینکه بگوئیم حکومت از دست اقلیت حمال به دست اکثریت حمال می افتد تغییر دیگری را نمی توان پیش بینی کرد.

سپورها و حملها دسته دسته در کامیون ریخته شده به پای صندوق انتخابات میروند و آراء خود را که نمیدانند خوردنی است یا پوشیدنی در جعبه

ها میریزند. اگر وکیل این زبان بسته ها شخص خیر و خدا شناسی باشد یک شکم آبگوشت هم بناف آنها بسته و دوسه تومان کف مشتشان میگذارد و الا با

همان زبانهای چاخان و شارلاتانی که در آتیه برای آنها قصر خواهد ساخت و هرشب خوراک کبک و تیهو به آنها خواهد داد با خیال پلو آنها را راضی کرده

رای آنها را به نفع خود میگیرد.

فردا انتخابات تمام میشود. از میان صندوقها یک مشت هفت جوش بیرون می آورند، یکی شریک حضرت عباس است دیگری دکتر در علم حقوق، اولی با پول و التماس رأی گرفته دومی با حقه بازی و تشبث به مقامات ناصالح ولی موکل هر دو یکی استو آن یک مشت حمال و عمله است.

وکلاء حمال ها حکومت اکثریت حمال را تشکیل خواهند داد

دیروز زیر لگد اقلیت حمال که عنوان سرمایه داری داشت دست و پا میزدیم فردا زیر دشنه اکثریت حمال که عنوان کارگری خواهد گرفت جان خواهیم داد.

مقدرات ما بدست حمالها تعیین میشود با یک مشت حمال قلدری که با کودتا حکومت را دست میگیرند یا توده های حمالی که نمایندگان بمجلس فرستاده و بالاخره دولت تشکیل میدهند.

دسته تحصیل کرده و اقلیت روشن فکر و طبقات متوسط این کشور همیشه زیر مهییز حکومت حمال خواهند بود.

تحت حکومت عناصر شاید و هفت رنگی که هم در حکومت اقلیت حمالها شریک بوده و از میان اکثریت حمالها سر در آورده اند!

اساس تشکیلات ما ناقص و قانون انتخابات ما غلط است و تا یک نهضت شدید ملی نشده این اساس بکلی واژگون نشود هرگونه پیشرفت و اصلاحی محال خواهد بود.

مسعود

توضیح دیگر:

در آن روزگاران، باشرف ترین مردان جامعه ایران همان «**حمالها**» بودند. آنها از نظر اقتصادی در زمره مستمندترین افراد جامعه بحساب می آمدند. «**حمالها**» بجای دزدی، جیب بری و کلاهبرداری و حتا تکدی و گدائی، تن به کاری سخت در گاراژهای مسافربری و باربری، در بازار و در کاروانسراها و میدان ها و بار اندازها داده، محموله های سنگین و پر حجم را بر دوش خود می نهادند و در برابر دریافت مزدی ناچیز که آنهم به صورت انعام بدانها پرداخت می شد از جائی به جای دیگر می بردند. «**حمالها**» بار سنگین معیشت خود و خانواده خود را با شرافت و درستکاری و نجابت بدوش می کشیدند، تجاوز و تعرضی به احدی نمی کردند. با اینهمه در گذشته برای تحقیر و توهین دیگران، از واژه «**حمال**» استفاده می کردند. محمد مسعود نیز چنانکه در بالا دیدیم در سرمقاله خود از همین راه و رسم معمول زمانه خود پیروی کرده و در جمله آغازین خود می نویسد:

« بیست سال تمام سیاستی ایجاب کرد که یکمشت حمال، قلدر و بی سواد، جاهل و بی بته، لات و طماع، خونخوار و بی عاطفه بر این کشور حکومت کنند.»

محمد مسعود، با ردیف نمودن واژه های «**حمال**، قلدر و بی سواد، جاهل و بی بته، لات و طماع، خونخوار و بی عاطفه» در کنار هم، محروم ترین و در عین حال باشرف ترین قشر جامعه آن روزگار یعنی «**حمالها**» را با رضاخان برابر به حساب می آورد. این در حالیست که تنها وجه تشابه یک «**حمال**» با «**رضاخان**» همان بی سواد اوست. «**حمال ستمدیده**» قلدر نبود، بی بته نبود، لات و طماع نبود، خونخوار و بی عاطفه هم نبود.

سر مقاله محمد مسعود ۳ سال بعد:

حال، به تصویر زیر که سرمقاله محمد مسعود را سه سال بعد در شماره ۸۵ بتاریخ ۱۶ آذرماه ۱۳۲۵ زیر عنوان «ای کاش رضا شاه بر میگشت» منتشر شده بود توجه می کنیم:



متن این سرمقاله عینا از صفحه اصلی هفته نامه «مرد امروز» به شرح زیر بازنویسی می شود:

اخیرا یک فکر مسموم و یک عقیده خطرناک در میان جامعه رسوخ کرده و روزبروز بر توسعه آن افزوده می شود و آن این است که کاش دوره رضاشاه تجدید میشد!

شدت ظلم و بدبختی، افزایش هرج و مرج و نا امنی، شیوع رشوه خواری و دزدی، زور و بیدادگری مأمورین دولت، چپاول و غارتگری، تجاوز مقاطعه کاران، افتضاح تشکیلات احزاب و اتحادیه ها، ظهور و تجدید خرافات، افزایش دوار آور سطح زندگی، عدم بهداشت، از همه بدتر و خطرناکتر تشدید فقر عمومی که ام الامراض و مصیب اصلی پیدایش سایر مصائب و بلاهای اجتماعی است موجب شده است که مردمان جاهل و سطحی که متأسفانه اکثریت قاطع این مملکت را تشکیل میدهند، از مزایا و محسنات دموکراسی مأیوس شده و پیش خود میگویند:

باز صد رحمت بدوره پهلوی! (توضیح از محمد حسینی: منظور دوره رضاشاهی است).

پیدایش این فکر و شیوع این عقیده مهلک ترین سمی است که پیکر ناتوان اجتماعی ما را دوباره برای قبول مرض وحشتناک دیکتاتوری آماده نموده و ممکن است مجددا یکروز سر از خواب برداشته و سرنیزه های تازه و نویر نابغه دیگری را که بیخ ریش ملت راحت طلب سبز شده تماشا نماییم!

من مکرر گفته و نوشته ام که اساس بدبختی های این مملکت و ام الامراض ناخوشی های مهلک این کشور فقر و جهل است و همین فقر و جهل عمومی این کشور وسیع باستانی را بقدری فاقد فکر و عقل و منطق و خلاصه آدم نموده است که سال های سال وسایل عادی و معمولی امید هر بهبودی در اوضاع این سرزمین محال و نقش بر آب است

مردم از قضاوت مشهودات و محسوسات خود عاجزند و از تشخیص خوب و بد حتی در مسائل روزمره و جاری ناتوان بوده و در جمع دو و دو دچار اشتباه میگردند. حکومتهای دیکتاتوری که دشمن فکر و منطق و آدم هستند، همیشه سعی میکنند از ملتهای خود یک مشت گوسفندانی بوجود آورند که جز خوردن علف و خوابیدن در

طویل و آغل هدفی نداشته و شیر و پوست و گوشت و استخوانشان در ملکیت مطلق آنها باشد.

دوران مخصوص نابغه مدت بیست سال مغزهای ضربت خورده ایرانیان را کرخ نمود، قوه تعقل و تفکر و استدلال و منطق را از آنها زائل کرد، و از این پانزده میلیون خلق خدا سی کرور گاو و گوسفندی بوجود آورد که هنوز پس از شش سال نتوانسته اند تشخیص دهند که این بیست ساله خر چه کسی بوده و شیر و پشم و پوست و گوشتشان بچه مصرف رسیده است!

امروز این گوسفندان خدا که خیال میکنند دچار بی چوپانی شده، از تشخیص علف زارها عاجز مانده و از تصور صدای گرگ بر خود لرزیده و در اعماق قلب حیوانی خود آرزوی ظهور و پیدایش چوپان تازه و نابغه جدیدی را مینمایند!

آیا با این گوسفندان خدا میتوان صحبت کرد؟ آیا باینها میتوان فهماند که بدبختها، بیچاره ها حیوانک ها، بروید خدا را شکر کنید، که بقیمت جنگ جهانگیر بقیمت پنجاه میلیون تلفات بشر، بقیمت برهم خوردن دنیای ۱۹۳۹ و بقیمت ویرانی مملکتها و اضمحلال کشورهای عظیمی، لانه مخوف چند دیکتاتور در دنیا برهم خورد و شما توانستید از رخوت زندگی حیوانی خود بدر آئید، زیرا اگر چندسال دیگر آن حکومت ادامه داشت و اگر باقیمانده مغزهایی که هنوز مانند بشر فکر میکنند و مثل آدم اهل منطق و استدلالند، زیر چماق قلدری پریشان شده بخاک میرفت ایران به گورستانی بدل شده بود که برای ابد فاتحه آن خوانده میشد و در میان آن حتی یک فرد که قیمت یکی از پس ترین آدمهای دنیا را داشته باشد یافت نمیگردید!

شما امروز هر بدبختی، هر پریشانی، هر فقر، هر مسکنت، هر سوء استفاده، هر دزدی، هر رشوه خواری، هر زور و قلدری، هر بی ایمانی، هر بداخلاقی و هر وطن فروشی و خیانت که می بینید و سراغ دارید، کلا و جمعا میراث حکومتی است در آن انسانیت و ملکات آن به تحلیل رفته، حرص و طمع و سنگدلی و شقاوت و زور جای گزین آن شده بود!

عارضه یک تب کوچک چندین روز تب خال لب است. اثرات و عواقب چند روز حصبه، چند روز باد سرخ ماه ها بی بنیه گی، ریختن موی سر، ضعف مزاج و چندین عارضه دیگر است.

عوارض سوزاک و سیفلیس از خود مرض خطرناک تر است و شما انتظار دارید مرض مهلک و وحشت آور دیکتاتوری که مدت بیست سال پیکر اجتماعی ما را رو بزوال میبرد در مدت کوتاهی که هنوز هم میکروب های مرض دفع نشده التیام یافته و عوارض آن بکلی از میان برود؟!!

اصلا رژیم دیکتاتوری در ایران جائی نرفته است، حکومت رضا شاه با تمام مفاسد و معایب منهای محاسن آن در ایران هست و فقط امنیت ظاهری و ارزانی مصنوعی که تنها خاصیت هر رژیم دیکتاتوری است با خود پهلوی از ایران رخت بر بسته است! موقعیکه بیرقهای صلیب شکسته در میدانهای استالین گراد در اهتزاز بود و قشون فاتح آن بطرف دروازه های قفقاز سرازیر میشد من در همین روزنامه نوشتم که هیتلر شریف ترین و صالح ترین، وطن پرست ترین دیکتاتورهای دنیا است ولی با تمام این احوال و صفات آلمان را محو و مضمحل خواهد کرد.

من در آنروز دیکتاتوری او را با دیکتاتوری وطن خودمان مقایسه کرده اظهار خوشوقتی نموده بودم که بحمدالله دیکتاتور ما در میان ملت محبوبیت پیشوای آلمان را نداشته بهمین دلیل هم ملت ایران مانند مردم آلمان بدنبال نابغه نیفتاده و ایران را مانند آلمان صحنه جنگهای خونین نکرده اند!

من آنروز استدلال میکردم که هرچه دیکتاتورها در نظر ملت خود منفورتر باشند خطر آنها کمتر است زیرا ملت بدنبال خبطهای آنها نخواهد افتاد و کشور در وادی فنا پرتاب نخواهد شد.

ولی امروز ما آرزو میکنیم که کاش رضاشاه هم در ایران محبوبیت داشت و کاش سران سپاه او هم مثل گورینگ و گوبلز و کایتل بدنبال او می افتادند و کاش این مملکت هم مانند کشور آلمان تا آخرین نفس می جنگید و کاش روس و انگلیس و امریکا با توپ و مسلسل وارد تهران میشدند و کاش این خرابه های خشت و گلی روی هم تل خاکستر میشد و ایکاش این چند صد بنای چندین طبقه چندین قصرهای شدادی و نمرودی هم مثل تمام نقاط ایران تبدیل بویرانه میگشت تا آنوقت واقعا برای این کشور بلاتکلیف و مملکت سرگردان بی صاحب تکلیف و صاحبی معین میگردید!

آلمان خورد و متلاشی گردید، برلن با خاک یکسان شد، جوانان ژرمن در خون خود غرق شدند، بناها ویران گشت و قصرها آتش گرفت مادرها داغ دیده و زنها عزادار و اطفال یتیم و بی خانمان شدند، ولی، ولی، تخم نازی و مرض دیکتاتوری و میکروب سرطان پیشوائی و مالک الرقابی از میان رفت و ملت آلمان از شر باندی که مثل کابوس روی پیکر مملکت فشار آورده و مانند هیولای مرگ مشغول قبض روح جامعه بود خلاص گردید.

ملت آلمان دوباره احیا خواهد شد، ملت آلمان باز بناهای خود را خواهد ساخت، ویرانه های خود را آباد خواهد کرد، فرزندان خود را بدست خواهد آورد و داغهای خود را فراموش خواهد نمود.

ولی مسلما این مرتبه دیگر ماجراجویانی مانند هیتلر و گوبلز بر او مسلط نخواهند شد و صدها میلیون مارک طلا پول تسلیحات برای جهانگشائی نخواهد داد. و دماغهای مالیخولیائی بر مال و جان و عرض و ناموس آنها حکومت نخواهد کرد. ولی ما؟! ما شکست نخوردیم، جنگ نکردیم، تلفات ندادیم نابغه عظیم الشان بیک حمله میدان کارزار را خراب کرد و با چندین چمدان جواهر سر از سوراخ کشتی سرگردانی در آورد که حمال آن کشتی بر آینده خود از او مطلع تر و بر سرنوشت خود از او مسلط تر بود!

ما آنروز نفس راحتی کشیده و شکر خدا را بجا آوردیم که بدون زحمت، بدون تلفات و بدون جنگ و خونریزی از شر چنین کابوس وحشت ناکی راحت شده ایم! ولی امروز بعد از شش سال می فهمیم که اشتباه بزرگی کرده بودیم، رضاشاه هیچ جا نرفته است. روح رضا شاه هست، روح دیکتاتوری روح حرص و طمع، روح زورگوئی و قلدری، روح بی عاطفه گی و خودپرستی در تمام شئون زندگی ما باکمال قدرت حکومت میکند و رژیم رضاشاهی در سراسر کشور دست نخورده و پایرجا است!

عواقب و عوارض و اثرات باقی مانده این مرض بقدری شدید، بقدری مهلک بقدری طاقت فرسا است که مردم از شدت درد، از شدت رنج و بیچارگی آرزوی اصل مرض را کرده و بی اختیار هر دم فریاد می زنند:

کاش رضا شاه برمیگشت!

غافل از اینکه رضا شاه جایی نرفته است. رژیم رضاشاهی با همان عوامل با همان کیفیات و با همان اصول زور و چپاول بر این کشور بلاکشیده حکومت می کند و آخرین رمق جانی و آثار زندگی و تمدن را از صفحه تاریخ و حیات ما تدریجا محو می نماید.

ارتش همان ارتش، افسر همان افسر، شهرباتی همان شهرباتی، قاتون همان قاتون، وزیر همان وزیر، پلیس همان پلیس، انحصار تجارت همان انحصار تجارت، مقاطعه کار همان مقاطعه کار، تاجر همان تاجر، نگهبان همان نگهبان، عدم آزادی

جراید و اجتماعات همان عدم آزادی و عمال همان عمال و طبقه حاکمه همان طبقه حاکمه عهد رضا شاهی میباشد!

آی شمائیکه از رژیم دموکراسی به تنگ آمده آرزوی بازگشت دوره رضاشاهی را دارید! خواهشمندم بفرمائید کدام قسمت از تشکیلات و کدام عامل از عمال و کدام قانون از قوانین و کدام فرد از افراد دوره رضا شاه تغییر کرده و کدام اثر کوچکی از رژیمهای دموکراسی در این مملکت جای گزین آن گردیده است!؟

مگر با تغییر اسم میشود ماهیت اشیاء را عوض نمود؟! مگر با تغییر دادن نام گیوتین میتوان آن را بجای تراکتور زراعتی بکار برد؟!؟

این عناصر دموکرات! این آزادیخواهان وطن پرست! این روشنفکران مشروطه طلب! این افسران فداکار و این هیئت حاکمه قانونی! همان نوکران، همان جاسوسان همان متملقین و همان عمال ننگین رضاشاه هستند که امروز روح آن نابغه در هر یک از آنها حلول کرده و هرکدام میخواهند باندازه او ثروتمند، باندازه او مقتدر و باندازه او مالک الرقاب و فعال مایشاء باشند؟

این همان نوکران و جاسوسان و عمال بی شرم او هستند که امروز یکی زیر بیرق داس و چکش آزادی خواه شده یکی پاشنه درب سفارت انگلیس را گرفته یکی به درختهای سفارت امریکا دخیل بسته . همگی لاف آزادیخواهی و وطن پرستی و نوع دوستی و خدمتگذاری و مشروطه خواهی زده ولی در باطن خواب شنل آبی نابغه و جانشینی رضا شاه را می بینند!

در میان کادر دیکتاتوری گذشته فقط یک جای باز شده و یکنفر پستش خالی است آنهم هیچ مهاجر قفقازی و قزاق سرطویله خرابی نیست که در رویای شیرین اشغال این پست نبوده و مالیخولیای جانشینی نابغه را در مغز مریض خود نپروراند. آنها که آرزوی زمان رضا شاه را نموده و از این اوضاع شرب الیهودی که میخواهند باسم دموکراسی قالب کنند عصبانی هستند، خوبست بجای پروراندن این فکر خطرناک و بعوض این آرزوی احمقانه و خام دعا کنند و سعی نمایند که بهر قیمت است ولو بقیمت خون ریزی و ویرانی و شورش و انقلاب دست عمال رضا شاه و عوامل دیکتاتوری را که همین هیئت حاکمه کنونی هستند از دخالت در شئون مملکت کوتاه نموده باند رضا شاه را بدنبال باند هیتلر روانه نمایند تا رژیم دموکراسی جای حضور و میدان عمل پیدا کرده **آنوقت بفهمند که حکومت دموکراسی یعنی چه و رژیم قانون و مشروطیت با حکومت زور و قلدری متفالی چقدر تفاوت دارد!**

محمد مسعود

متأسفانه، زنده یاد محمد مسعود قریب یک سال بعد از درج این مقاله در ۲۲ بهمن ماه ۱۳۲۶ با شلیک چند گلوله هنگامی که از چاپخانه ای در خیابان اکباتان بیرون می آمد از پای در آمد.

او زنده نماند تا روزهای پر عظمت و افتخار «نهضت ملی» و فداکاری های دکتر محمد مصدق و دکتر فاطمی و انگشت شمار همزمان نزدیک آن دو فدائی استقلال طلب ایران را و حمایت قریب به اتفاق ملت ایران و خلق ید از مأموران دزد و خرابکار شرکت نفت ایران و انگلیس را و بالاخره آن کودتای شوم را در ۱۳۳۲ ببیند و سرمقاله ای در این باب بنویسد.

بار دیگر به آخرین پاراگراف سرمقاله « ای کاش رضا شاه بر میگشت! » مراجعه می کنیم که نوشت:

در میان کادر دیکتاتوری گذشته فقط یک جای باز شده و یکنفر پُستش خالی است آنهم هیچ مهاجر قفقازی و قزاق سرطویله خرابی نیست که در رویای شیرین اشغال این پُست نبوده و مالیخولیای جانشینی نابغه را در مغز مریض خود نپرورانند. آنها که آرزوی زمان رضا شاه را نموده و از این اوضاع شرب الیهودی که میخوانند باسم دموکراسی قالب کنند عصبانی هستند، خوبست بجای پروراندن این فکر خطرناک و بعوض این آرزوی احمقانه و خام دعا کنند و سعی نمایند که بهر قیمت است و لو بقیمت خون ریزی و ویرانی و شورش و انقلاب دست عمال رضا شاه و عوامل دیکتاتوری را که همین هیئت حاکمه کنونی هستند از دخالت در شئون مملکت کوتاه نموده باند رضا شاه را بدنبال باند هیتلر روانه نمایند تا رژیم دموکراسی جای حضور و میدان عمل پیدا کرده **آنوقت بفهمند که حکومت دموکراسی یعنی چه و رژیم قانون و مشروطیت با حکومت زور و قلدری مثقالی چقدر تفاوت دارد!**

و حالا کجاست او؟ که ببیند پس از اینهمه سال، در حالیکه مردم امریکا «انقلاب جهانی»:

<http://www.livestream.com/globalrevolution>
 **Global Revolution**

را در نیویورک (قلب نظام امپریالیستی جهان) از ۱۷ سپتامبر ۲۰۱۱ آغاز کرده اند، و در حالیکه این خیزش با سرعت برق و باد به سراسر امریکا و جهان سرایت کرده است، مهاجران آریامهری در شهر لوس آنجلس « آب در هاون می کوبند» و بجای «مهاجر قفقازی و قزاق سرطویله خراب» آن روز، مدام در تلویزیونهای خود در « رویای شیرین اشغال آن پُست، مالیخولیای جانشینی نابغه را در مغز مریض خود می پروراندند.» و آهنگ گوش خراش بازگشت به عهد آن «نابغه» را پس از سرنگونی «حکومت آخوندهای **حمال در ایران**» زمزمه می کنند!

کجاست محمد مسعود تا ببیند دورانی که او می نوشت:

همیشه بر این مملکت یکسته حمال حکومت میکنند

یا اقلیت حمال یا اکثریت حمال

سپری شده و؛

حالا نه فقط در ایران، بلکه در سراسر جهان حکومت 1% حمال رو به نابودی است و حکومت 99% مردم بیدار و آگاه پا میگیرد:

